

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

تعریف خیر و شر

انسان در ارتباط با خودش و عالم خارج از خودش، مسئله خیر و شر را بررسی کرده است و آنچه را که به نظر او موافق با طبع و منافع اوست خیر مطرح کرده و آنچه را که مخالف با طبع اوست شر مطرح کرده است و انسان خودش این مطلب را احساس می کند که مسئله خیر عبارت از آن چیزی است که یک ارزش و حالی مترتب بر اوست و شر عبارت از آن امری است که ارزشی مترتب بر او نیست و آن امر لغو و عبث است و یائینکه غیر از لغو و عبث بودن، مانع از خیر و منفعت است. چون ممکن است یک چیزی خودش فی حدّ نفسه لغو و عبث باشد ولی ارتباط به شیء دیگری نداشته باشد، نه! در بحث شر صحبت از یک نوع ارتباط با انسان است.

در اینجا برای جواب به اشکالاتی که مطرح شده

است، اشکالی که از سابق بوده است که همان اشکال موجب شده است که افراد در بعضی از ادیان قائل به ثنویت و اعتقاد به دو اصل قدیم و دو اقنوم بشوند، این اشکال موجب شده است که افراد و فلاسفه در مسئله خیر قائل به وجود و در مسئله شر قائل به عدم بشوند؛ یعنی مسئله شر را از جنبه عدمی او مورد بحث قرار بدهند و برای تخلص از اشکال و عدم خدشه به مسئله توحید ذاتی باری تعالی، آن وجود را موجب تحقق خیرات بدانند و از باب عدمیت شر دیگر موجبی برای وجود شر قائل نباشند. بنابراین روی این حساب تمام خلائق و مخلوقات در عالم، یک عنوان پیدا می کنند و چون فیض وجود بر همه موجودات و خلائق گسترده شده است لذا همه آنچه که تحقق پیدا می کنند معنون به عنوان خیر هستند و آنچه جنبه عدمی دارد و به عبارت مرحوم آخوند چه عدم ذاتی یا عدم وصف کمالی، جنبه شری دارد.

تعریف فلاسفه از خیر و شر

بنابراین خیر می شود آن چیزی که هست، هر چه می خواهد باشد و آن چیزی که نیست شر می شود، هر چه می خواهد باشد. این معنایی است که فلاسفه

برای مسئله خیر و شر بیان کرده‌اند. مرحوم حاجی که یکی از همین افراد است، در باب خیر و شر می‌فرماید:

وَالشَّرُّ أَعْدَامٌ فَكَمْ قَدْ ضَلَّ مَنْ *** يَقُولُ بِالْيَزْدَانِ ثُمَّ الْأَهْرَمِ^۱

وقتی که ما شر را امر عدمی بدانیم، دیگر قائل به دو اصل شدن در اینجا باطل است. وقتی که ما شر را یک امر عدمی بدانیم دیگر عدم، موجب و محقق نمی‌خواهد چون عدم، عدم است و عدم جاعل نمی‌خواهد. بله! ممکن است چیزی که از نقطه نظر ماهوی، نه وجود بر او عارض شده است و نه عدم، از مرتبه ماهوی و تقرر ماهوی به یکی از دو مرتبه وجود و عدم انتقال پیدا کند. اگر سبب وجودی بیاید، این موجود می‌شود و اگر سبب وجودی نیاید حکم عدم بر او صدق می‌کند، نه به لحاظ ذات بلکه به لحاظ خارج!

اقسام نفس اعیان خارجی در کلام قائلین به ثنویت

اما آنچه را که به نظر می‌رسد این است که قائلین به شریعت و ثنویت به هیچ وجه مسئله عدم را مطرح

^۱. شرح المنظومة، تعلیقه حسن زاده آملی، ج ۳، ص ۵۲۸.

نکرده‌اند و نگفته‌اند که شر امور عدمی است و درعین حال که امور عدمی است جاعل و مبدعی دارد تا اشکال وارد بشود که به امر عدمی جعل تعلق نمی‌گیرد بلکه قائلین به ثنویت و دو اُقنوم قدیم و دو اصل قدیم نفس اعیان خارجی را به دو قسم تقسیم کرده‌اند و اسم یکی از اینها را خیر گذاشته‌اند و اسم یکی از آنها را شر گذاشته‌اند. گفته‌اند که حوادث خارجی به دو قسم تقسیم می‌شود و اسم یک حادثه را خیر گذاشته‌اند؛ حادثهٔ باران خیر است، برف خیر است، سبزه خیر است، حیوانات خیر هستند، حیوانات اهلی خیر هستند، زن و فرزند خیر است، همهٔ تفریحات خیر است و همهٔ ارزاق خیر هستند و به‌طور کلی خیرات را به این مطلبی که **يُنَاسِبُ الطَّبْع** است نسبت داده‌اند! اما حوادث دیگری هم داریم که آن حوادث به‌طور کلی یک ماهیت دیگری دارند؛ زلزله نابود می‌کند یعنی زلزله یک امر خارجی و حقیقت خارجی است، زلزله امر عدمی نیست که بگویید: جاعل نمی‌پذیرد. زلزله عبارت از حرکت، تکان، اهلاک و اضمحلال است یا اینکه نار شر است و می‌سوزاند و ازبین می‌برد. همهٔ حیوانات درنده و

موذی شرور هستند چون عمل خارجی آنها و فعل آنها فعلی است که موجب آزار است. بعد به خودشان پرداخته‌اند و گفته‌اند که در وجود ما هم لذت قرار دارد و هم الم قرار دارد، وقتی که یک تیغ به دست انسان فرو می‌رود، آن تیغ موجب درد می‌شود.

تعریف درد

درد یک امر خارجی است و یک امر عدمی نیست. درد عبارت از حرکت اعصاب و آن انفعال‌پذیری اعصاب است که مخالف با جنبه تنظیمی آنهاست! وقتی آن وجود تنظیمی آنها به واسطه علتی تغییر پیدا کند، این درد عارض می‌شود. پس درد یک امر عدمی نیست که بعضی‌ها گفته‌اند: درد وجود ندارد و درد عبارت از عدم الصحه است و صحت امر وجودی و درد یک امر عدمی است. نه خیر، درد یک امر خارجی است مانند صحت که عبارت از یک امر وجودی است و اعتدال مزاجی خود آن عضو است. اگر این‌طور باشد خلافتش را می‌گوییم، می‌گوییم: صحت یک امر عدمی است و صحت عبارت از عدم درد است. خب

اگر فقط قرار به تعبیر است، خب انسان این طرف را نسبت می‌دهد و دلیلی ندارد بر اینکه بخواهد آن طرف را نسبت بدهد، نه! درد یک امر خارجی است و از یک امر خارجی تحقق پیدا می‌کند. تلخی یک امر خارجی است، همان طوری که شیرینی یک امر خارجی است و خیر است، خود تلخی هم یک امر خارجی است و مُرّیت عبارت از شری است که آنها نسبت به این مسئله قائل هستند.

این جهت باعث شده است که افراد محقق این اشیاء را غیر از محققِ آن دسته از اشیاء بدانند زیرا این اشیاء اشیائی هستند که مخالف با طبع هستند و موجب نقص در حرکت کمالی شیء می‌شوند. وقتی که زلزله می‌آید، آن حرکت کمالی ای که در انسان‌ها وجود دارد متوقف می‌شود؛ جان‌ها از بین می‌رود، مرگ‌ها پیدا می‌شود، استخوان‌ها می‌شکند، آسیب‌هایی به افراد یا اموال وارد می‌شود و آن درختی که الآن باید بار بدهد به واسطهٔ زلزله به زمین فرو می‌رود و یا از ریشه درمی‌آید! بنابراین دیگر جلوی این حرکت کمالی مسدود شده است. روی این جهت چطور می‌توانیم این امور را از امور عدمی

بشماریم؟! چطور ممکن است؟! اینها همه امور وجودی هستند متتها یک وجود خوشایند داریم و یک وجود ناخوشایند داریم. کسی از آمپول خوشش نمی‌آید! این آمپول و اِبره را که وارد بدن می‌کنید، خب این بدن متألّم می‌شود و کسی از این خوشش نمی‌آید! خب این تألّم درد است و درد یک امر وجودی است، چطور این مطلب گفته می‌شود؟!!

این قضیه موجب شده است که فلاسفه نسبت به اینها ایراد وارد کنند و ایراد آنها به این برمی‌گردد که فقط نمی‌توانیم حوادث را در دنیا به دو قسم تقسیم کنیم؛ یک قسم، قسم خیرات و یک قسم، قسم شرور! ممکن است یک حادثه‌ای وجود داشته باشد که دو جنبه داشته باشد، یکی از آن دو جنبه خیر است و یکی شر است. آن وقت چطور قائل به دو مبدأ هستید؟! این بارانی که الآن در یک نقطه خاص می‌بارد ممکن است همین باران در همان نقطه موجب شر بشود. این باران به آن زمین می‌بارد و آن زمین احتیاج به این باران دارد، نسبت به این زمین خیر می‌شود اما همین باران نسبت به شخصی که

بیرون حرکت می کند و باران او را خیس می کند،
سرما می خورد، مریض می شود و می میرد، شر است
و اگر باران نمی بارید، این سرماخوردگی برای او پیدا
نمی شد و هَلُمَّ جَرّاً!

نمونه ای از مسائل دارای دو وجه خیر و شر

بسیاری از مسائل هردو جنبه را در دو وجه
مختلف دارد و در حکایات و اینها هم داریم حالا
صحت و سقم آن را نمی دانم، البته بعید نیست صحیح
هم باشد و دلیلی ندارد بر اینکه خلاف باشد. در زمان
طفولیت کتابی به نام جامع التمثیل بود و حکایاتی
داشت و کتاب قدیمی ای هم بود و ما خیلی این
کتاب را دوست داشتیم، یک حکایتی نقل می کرد:
یک نفر دوتا دختر داشت و به دو جا داماد داده بود؛
یکی در یک جا و یکی در جای دیگر. یکی از آنها
اهل زراعت بود و یکی از آنها اهل کوزه گری بود و
کوزه درست می کرد. گاهی به این سر می زد و گاهی
به آن سر می زد. یک روز منزل آن دختری رفت که
شوهر آن فلاح بود. به پدرش می گفت: دعا کن -
ظاهراً او از انبیاء بنی اسرائیل بوده است - دعا کن که
باران بیاید، [شوهر من] گندم دیم زیادی کاشته

است، باران بیاید که سبز بشود. گفت: بسیار خوب
إن شاء الله. خانه آن یکی رفت و دخترش گفت:
شوهرم دو سه روز است که مقدار زیادی کوزه و
کاسه‌های گلی درست کرده است، دعا کن دو
هفته‌ای باران نیاید تا اینها خشک بشود. بیرون آمد و
گفت: خدایا هر کاری دلت می‌خواهد بکن، ما چه
بگوییم؟ بگوییم بیاید و بگوییم نیاید، دیگر دست ما
نیست!

واقعاً تمام اشیاء در عالم به همین کیفیت است
یعنی می‌بینید که یک امری در یک نقطه موجب خیر
است ولی همان امر در مورد مشابه آن موجب شر
است و این امر هم باید اتفاق بیفتد! حالا اینکه باید
اتفاق بیفتد به نفع این است و به ضرر آن است! آن
می‌گوید که اتفاق نیفتد و این می‌گوید: اتفاق بیفتد!
شاید اگر بخواهیم دقت کنیم، اکثر آن حوادثی - اگر
نگوییم که تمام حوادث - که در عالم اتفاق می‌افتد،
این دو جنبهٔ مخالف را باهم لحاظ کرده‌اند!

ایراد فلاسفه بر قائلین به ثنویت

ایرادی که اینجا فلاسفه بر [قائلین] ثنویت
می‌کنند این است که بر فرض که بگویید: اینها دو

وجود هستند و وجود مخالف هستند، در آن امر واحدی که آن امر واحد دو جنبه دارد چه می‌گویید؟! بالأخره در آن امر واحد، فاعل یکی است یا دوتا است؟! بالأخره یزدان باران را می‌فرستد یا اهرمن؟! دیگر این را خودتان باید [تشخیص بدهید]، آنها نسبت به این قضیه گیر کرده‌اند! یعنی در مقام نسبت مسئله، این قضیه مورد [بررسی] قرار گرفته است. گرچه بعضی‌ها از طرف آنها جوابی داده‌اند و گفته‌اند که مقصود از جنبه شریعت، دلیل بر استقلال در این مسئله نیست! این دلیل نیست بر اینکه این قضیه بخواهد استقلال پیدا کند! باران ببارد و او مستقلاً خراب کند! ممکن است که یک امر با دو جهت اعمال شده باشد، فرض کنید که قضایا و آن شخص کوزه‌گری که الآن آن کوزه را ساخته و بیرون گذاشته است، الآن اهرمن او را هدایت کرده است که در این موقع این کوزه‌ها را بسازد! چرا این را یک ماه پیش انجام نداده بود؟! پس این هدایتی را که الآن او در این موقعیت خاص این عمل را انجام داده است، به هدایت اهرمن است! چون اهرمن می‌داند که باران توسط او باریده می‌شود، در او القاء

کرده است بر اینکه این موقع کوزه را بساز و بعد هم باران ببارد و آن را خراب کند! و یا در مورد جهات دیگر [هم همین طور است].

تبیین نظریه مرحوم حاجی و حکیم نوری در مورد عدم بودن شر

بنابراین می شود به این مسئله جواب داد که ممکن است اشیاء در عالم از این نقطه نظر دو اصل داشته باشند یعنی جواب دادن به معنای جواب عامیانه نه اینکه حالا آن دو اصل است، این دو اصل بودن از اول باطل است و مسئله تعدد آلهه از بیخ و از ریشه و اصل باطل است! ولی می شود به اشکال خیریت و شریعت از این نقطه نظر این جواب را داد. اما اینکه مرحوم حاجی و دیگران مانند حکیم نوری در آن رساله خیریه مسئله شر را جزو مسئله عدم گرفته اند، این محلاً تأمل است! به جهت اینکه ما به جنبه عدمی اشیاء شر نمی گوئیم بلکه به جهات وجودی شر می گوئیم البته آن جنبه وجودی موجب یک عدمی است.

بله! وقتی که درد بیاید طبعاً صحت رخت برمی بندد! وقتی که موجب موت بیاید طبعاً **عدم الحیاة** حاکم می شود! وقتی که زلزله بیاید طبعاً در

آنجا عدم الصحة، عدم الحياة، عدم العمران، عدم

الفائدة و عدم الاستفادة می آید! در آن بحثی نداریم

ولی ما که به آنها شر نمی گوئیم! ما شر را به نفس

خود آن امر می گوئیم که موجب آن امر عدمی شده

است. اصلاً به آن امر عدمی کاری نداریم، می خواهد

عدم باشد و می خواهد نباشد! این زلزله ای که الآن

می آید و آسیب می رساند و موجب عدم می شود، به

این شر می گوئیم. آن تلخی ای که در کام و دهان

ماست، به این شر می گوئیم! یا اینکه به آن دردی که

در دستان احساس می کنیم شر می گوئیم! به

میکروبی که وارد بدن می شود و موجب مرضی

می شود، شر می گوئیم! و دلیل بر این مسئله هم این

است که قرآن کریم خدای متعال را خالق ظلمات و

نور قرار داده است درحالی که بلاشک و بلاشبهه

ظلمت چیزی جز عدم نور نیست! نور عبارت از یک

حقیقت وجودیه است که به واسطه ایجاد موجد، آن

حقیقت وجودیه در خارج تحقق پیدا می کند! اگر آن

موجد ایجاد خود را بردارد، بر همه عالم وجود

ظلمت عارض می شود! اگر مانعی پیش بیاید ظلمت

عارض می شود! وقتی که یک ماه بیاید و کسوف

انجام بگیرد و بین خورشید و زمین حائل بشود، شما همهٔ عالم را تاریک می‌بیند. چرا؟ چون در آنجا دیگر مانع نور وجود دارد.

عدم تعلق جعل به ظلمت

بنابراین به خود ظلمت جعل تعلق نمی‌گیرد بلکه به موجب ظلمت جعل تعلق می‌گیرد! همین که زمین در اینجاست و این زمین که در مقارنهٔ با خورشید هست حرکت می‌کند و این قسمت پشت مقارنهٔ با خورشید قرار می‌گیرد، در این قسمت شب حاکم می‌شود. دوباره این برگردد، موجب برای نور پیدا می‌شود. موجب نور عبارت از حرکت ارضیه است و وقتی این حرکت انجام شد، مقارنهٔ با خورشید، نور حاکم است.

بنابراین وقتی که می‌گوید: ﴿وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^۱ نه اینکه ظلمت را جعل کرد! شکی نیست که جعل به ظلمت تعلق نمی‌گیرد! **جَعَلَ مُوجِبَ الظُّلْمَةِ! جَعَلَ مُوجِبَ انْعِدَامِ النُّورِ!** و این هم اشکالی ندارد. جعل چیست؟ جعل عبارت از

^۱ . سوره انعام (۶) آیه ۱.

حرکت زمین است، خداوند متعال ارض را حرکت می‌دهد و به واسطهٔ حرکت، نور و ظلمت و امثال ذلک پیدا می‌شود در حالی که ظلمت یک امر شری است و همه قائل هستند به اینکه شر عبارت از عدم النور است. بنابراین خدای متعال موجب عدم را به خود نسبت داده است، نه عدم! عدم که به او تعلق نمی‌گیرد، موجب برای عدم است! این موجب عدم، انتساب به خدا پیدا می‌کند. خب چه اشکالی دارد؟! چه اشکالی دارد که در عالم خارج موجب عدم را شر بنامیم؟! این چه اشکالی دارد؟! بنابراین به صرف اینکه شر یک امر عدمی است و عدم خالق ندارد بنابراین شر خالق ندارد و بنابراین هر جا که وجود هست آنجا خیر هست، مسئلهٔ ما به جایی نمی‌رسد و اشکال نسبت به این قضیه باقی است.

در اینجا می‌خواهیم به این نکته برسیم و تا به اینجا برسیم راهی را در پیش داریم. معطی آن وجود را افاضه می‌کند و در این شکی نداریم! هم قائلین به خیرات و هم قائلین به شرور در این مسئله شک ندارند که آنچه که در خارج هست وجود است منتها وجود را به دو قسم تقسیم می‌کنند؛ اسم یک قسمت

را خیر می‌گذارند و اسم یک قسمت را شر می‌گذارند ولی آن امر وجودی به دو قسمت تقسیم می‌شود یعنی آن اصل وجود ثابت است! بنابراین خدای متعال که مفیض وجود است کار خودش را می‌کند و افاضه خودش را می‌کند و آن افاضه به دو قسم تقسیم می‌شود؛ یا قسمت خیری دارد یا قسمت شری دارد. حالا که می‌گوییم: شری، می‌خواهیم این شری و بدی را به خدا نسبت بدهیم. اما از دیدگاه یک موحد مسئله بدی در کار نیست. بله، ناراحتی هست ولی مگر ناراحتی بد است؟! درد هست ولی مگر درد بد است؟! ضیق هست ولی مگر ضیق بد است؟! جابر مریض بود و امام باقر علیه‌السلام به عیادت او رفتند و از حال او پرسیدند او جواب داد:

أَنَا فِي حَالَةٍ أُحِبُّ فِيهَا الشَّيْخُوخَةَ عَلَى الشَّبَابِ وَ الْمَرَضَ عَلَى الصِّحَّةِ وَ الْمَوْتَ عَلَى الْحَيَاةِ.
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا أَنَا يَا جَابِرُ فَإِنْ جَعَلَنِي اللَّهُ شَيْخًا أُحِبُّ الشَّيْخُوخَةَ وَ إِنْ جَعَلَنِي شَابًا أُحِبُّ الشَّيْبُوبَةَ وَ إِنْ أَمْرَضَنِي أُحِبُّ الْمَرَضَ وَ إِنْ شَفَانِي أُحِبُّ الشِّفَاءَ وَ الصِّحَّةَ وَ إِنْ أَمَاتَنِي أُحِبُّ الْمَوْتَ وَ إِنْ أَبْقَانِي أُحِبُّ الْبَقَاءَ الْحَدِيثُ.^۱

۱. مسکن الفؤاد، ج ۱، ص ۸۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۹، ص ۶۴.
 ترجمه: «من در حالتی هستم که پیری را به جوانی، بیماری را به سلامتی و مرگ را به زندگی ترجیح می‌دهم. حضرت فرمود: ای جابر اگر خدا مرا پیر کند پیری را دوست دارم و اگر جوانم کند جوانی را دوست دارم و اگر مریضم کند بیماری را دوست دارم و اگر مرا شفا دهد بهبودی و سلامتی را دوست دارم و اگر مرا بمیراند مرگ را دوست دارم و اگر مرا زنده کرد ماندگاری را دوست دارم.» (محقق)

خب واقعاً ممکن است که جابر اینها را داشته باشد و از حال فقر کیف کند و نمی‌خواهد هزار سال غناء پیدا کند! از اینکه الآن مریض است [ناراحت نیست]. ممکن است برای خود انسان هم پیدا شود و چیزی نیست که حالا برای جابر و اینها باشد، ممکن است برای خود انسان هم یک هم‌چنین مسائلی پیدا بشود درحالی‌که همین قضیه برای یک عده‌ای واقعاً چیز باشد.

یک وقتی شخصی بود که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را می‌شناخت و شخصی است که زندگی او زندگی بدی هم نیست، پیش ما آمده بود و می‌گفت که ما با ایشان ارتباط داشتیم و به اصرار می‌خواست بدانند که آیا ذکر، دستور، برنامه یا چیزی از ایشان آمده است برای اینکه شخصی ثروتمند بشود یا نه؟! گفتم: والله نه! خواستم او را در یک مسائل و وضعیت دیگری قرار بدهم. آنچه با این کلنجر رفتیم برای اینکه این مسئله را از ذهنش بیرون بیاوریم که آقا جان تو خیلی بالاتر از این حرف‌ها هستی! حالا فرض کن که ثروتمند شدی، خب جلوی مرض را چطور می‌گیری؟! فردا آجر به

کلهات می خورد و می میری و باید این همه را برای
بقیه بگذاری و بروی! خب این را می خواهی چه کار
کنی؟! این از سرش بیرون نیامد! آخرش گفت: آقا
کار ما را راه بینداز مخلصت هستیم! وقتی که دیگر
جواب یأس را از ما شنید، بعد شنیدم به جاهای دیگر
رفته است و خلاصه دست تمنا و حاجت به سوی
جاهای دیگر دراز کرده است!

خب واقعاً بعضی ها دیوانه و مجنون و منخبل
هستند! آدم [دیوانه] است یک هم چنین وضعیتی را
بخواهد [برای خودش به وجود بیاورد]! باباجان
هرچه خدا برایت تقاضا کرده است و برای تو
رضایت می کند را بگیر، خیر تو در آن است! حالا
چرا آدم بخواهد که پولش از پارو بالا برود؟! خب
حالا چه شد؟! چه چیزی پیش آمد؟! چه اثری بر
انسان مترتب شد؟!!

علی کلّ حال نکته به اینجا برمی گردد که خدای
متعال از نقطه نظر وجودی و ایجاد **خالق کُلّ شَیْء**
است و در این صحبت و بحثی نیست که هم خالق
باران اوست و هم خالق خشکی و قحطی اوست! هم

خالق حرکت و عمران اوست و هم خالق خشکسالی
اوست! هم خالق عافیت و صحت و استمرار حیات
اوست و هم خالق زلزله، خسف، رعد، صاعقه و
فلان و این چیزها اوست، در این مسئله که خالق
اوست بحث نیست پس نباید بحث را راجع به این
قرار بدهیم.

استناد همهٔ اشیاء به پروردگار

... [خالق] این پدیده‌ها کیست؟! این خیرات و
شرور دو مبدأ دارد یا اینکه شرور به ما برمی‌گردد و
خیرات به او برمی‌گردد؟! بنا بر مسئلهٔ توحید ذاتی و
توحید صفاتی و به‌خصوص مسئلهٔ توحید افعالی،
آنچه که مطرح می‌شود - دیدگاه اشاعره این است و
نسبت به این قضیه بحث کرده‌اند - این است که همهٔ
اشیاء مستند به پروردگار است و در این قضیه شک
نداریم، چرا بیخود و قتمان را در این مسئله تلف
کنیم؟! بنابراین همهٔ اشیاء چه بد و چه خوب؛ حالا
در بد و خوب می‌بینیم، مستند به فاعل و ذات واحد
هستند! از این مسئله که فارغ شدیم، سراغ این
می‌آییم که این فاعل واحد چرا بعضی از اشیاء را به
این کیفیت خلق می‌کند و بعضی از اشیاء را به آن

کیفیت خلق می‌کند؟! در اینجا باید بحث کرد. در اینکه همهٔ اشیاء به ذات واحد مستند است که اصلاً بحثی نداریم و قواعد فلسفی ما اصلاً پنبهٔ این قضایا را زده است! در این مسئله مانده‌ایم که یک مسئلهٔ کلامی است و اصلاً به متکلمین هم کاری نداریم که آنها نسبت به مسئلهٔ استناد کل اشیاء به آن ذات چه مطلب و نظری دارند! البته خب معتزله قائل به انفکاک هستند و یک مقداری به جنبهٔ تفویضی تمایل پیدا کرده‌اند. اشاعره از این نقطه نظر یک مقداری به مسئلهٔ توحید نزدیک تر هستند گرچه خود آنها خلق را نسبت به بعضی از مسائل بی‌اختیار و بی‌اراده گرفته‌اند و کار آنها هم محلّ اشکال است ولی علی‌کلّ حال آنها نسبت به این قضیه نزدیک تر هستند. ما اصلاً نه به معتزله و نه به اشاعره، به هیچ کدام کار نداریم! ما در بحث فلسفی خودمان جلو می‌آییم و مسئله را از دیدگاه فلسفی مورد بررسی قرار می‌دهیم گرچه باید مسائل و اشکالات کلامی را هم در اینجا ذکر کنیم.

بحث ما در اینجا این است که از دیدگاه کلامی

کل اشیاء در عالم مستند به ذات اوست و کل حوادث و پدیده‌ها در عالم چه خوب و چه بد - از دیدگاه فلسفی ممکن است نظر دیگری پیدا بشود فعلاً حالا می‌گوییم: بد و خوب - مستند به ذات اوست و به او برمی‌گردد و نسبت به این قضیه شک نداریم. اما صحبت در این است که حالا با توجه به این قضیه و آنچه که در خارج می‌بینیم، آنچه که در خارج است بر دو قسم است؛ ملایم و ناملایم، این را هم که نمی‌توانیم انکار کنیم! موافق با طبع است و مخالف با طبع! ممدّ کمال است و مخالف با کمال است! بچه پنج‌ساله‌ای که الآن بهترین استعدادها را دارد و بهترین نمودار را ارائه می‌دهد و بهترین آینده را نشان می‌دهد، یک مرتبه در حوض می‌افتد و غرق می‌شود، این بچه پنج‌ساله چه گناهی کرده است که باید از رسیدن به کمال محروم بماند؟! چرا؟! اگر این بچه پنج‌ساله به خدا اعتراض کند که تو مرا در این دنیا آوردی و دیگران را هم آوردی، من از بقیه چه کم داشتم؟! دیگران در اینجا به عبادت و تهذیب نفس و تربیت پرداختند و نفس خودشان را کامل کردند و از آن مواهب خاصه خودت که مقام کذا و کذا است

بهره‌مند شدند، خب من هم می‌توانستم. چرا من باید غرق بشوم؟! جواب چیست؟!

این بچهٔ مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که در حوض افتاد و غرق شد، با توجه این اوصافی که ایشان نسبت به او بیان کردند که او دارای [چه مسائلی بود]، اگر او به خدا بگوید: خدایا من از بقیه چه کم داشتم که یک هم‌چنین برادری که هیچ خاصیتی ندارد را نگه داری اما من که دارای این خاصیت و این خصوصیات نفسانی و اینها هستم را در دو سالگی غرق کنی؟! خدا چه جوابی دارد بدهد؟! بگوید: دلم می‌خواهد؟! خب اگر دلت می‌خواهد دیگر پروندهٔ بحث را می‌بندیم! گفت: «هرچه آن خسرو کند شیرین بود»!^۱ خب نسبت به این قضیه از اول همین را بگو و یک چیزی بنویس که آقا جان هر کسی گردنش کلفت است می‌گوید: می‌خواهم! خب دیگر این نه جلد کتاب نوشتن هم ندارد! ولی نه! واقعاً مسئله را باز کنیم و ببینیم که

^۱. دیوان شمس، غزل ۸۲۰:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند *** چون درخت تین که جمله تین کند

آنچه که در عالم اتفاق می افتد و خود خدا هم نسبت
به این قضیه ابراز می کند و خیر می آورد و خیرات و
برکات را به خودش مستند می کند، این بر چه اساس
و اصولی می تواند باشد؟!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد